

محمد رحیمی - رامهرمز

دوراز تو

تقدیم به: حسین - ز

دیربست پر از ملال ای دوست
دور از تو گرفته حالم ای دوست
هر روز و شبم به هر طریقی
اندوه شده وبالم ای دوست
کو حال گل و دل سرودن؟
کو شادی و قیل و قالم ای دوست؟
صبح است و هوای گشتن اما
من مرغ شکسته بلم ای دوست
یک لحظه نبود آه بی تو
کز غصه و غم نالم ای دوست
غم در دل این کویر حسرت
در رهگذر زوالم ای دوست
ای یاسمن و بنفشه من
ای باغ گل خیالم ای دوست
ای شور غزل سرودن من
گل واژه‌ی بی مثالم ای دوست
ای مونس لحظه‌های تلخم
ای یار نکو خصالم ای دوست
کی صبح وصال می‌رسد؟ آه!
کز شوق به خود بیالم ای دوست؟
رفتی و در این هوای عسرت
دور از تو گرفته حالم ای دوست

مهدی صحرایی - سبزوار

خند زخم

دوست دارم دلم جوان باشد
شعرم از جنس آسمان باشد
آسمان را به شهرمان ببرم
شهر دست کبوتران باشد
روی دوشی اگر کبوتر نیست
دستکم پشت بامان باشد
دوست دارم به هر کجا رفته
حرفی از عشق در میان باشد
زخم‌هایم همیشه می‌خندند
تا مگر دردشان نهان باشد
دلم از بوی عید لبریز است
سال تا سال اگر خزان باشد
روی دل‌ها همیشه سنگین است
حرف اگر سرب در دهان باشد
نبرد کارد هم، صدایی را،
در گلوبی که استخوان باشد
تا زمانی که چشمه می‌جوشد
سنگ سرسخت ناتوان باشد
باید آتشفشان درد شوی
تا غزل اینچنین روان باشد.

محمد محمدی - سنندج

زیر برف

زمستان است و دنیا زیر برف است
تمام دشت و صحرا، زیر برف است
به دنبال ردی از جای پایت
سراپایم، سراپا، زیر برف است

دریا

چشمان تری که آیتی از دریاست
در باور من، روایتی از دریاست
من موجم و تو حادثه توفانی
مجموعه ما، حکایتی از دریاست

قنبر یوسفی - آمل

ترانه‌ها

(۱) دل، ای دل من به خویش بدره نده
بی‌دردی و کینه و حسد راه نده
خلوت‌گه سینه جای نامحرم نیست
هر کس که نشد عشق بلد راه نده
(۲) کو چشم تو تا مرا به پایان ببرد
از کوچه شک به کوی ایمان ببرد
من قصه ناتمام دردم ای عشق
باید که کسی مرا به پایان ببرد
(۳) من عاشقم از دلم به قلبت راه است
از هر غم و شادی ات دلم آگاه است
ای دورترین، دورترین نزدیک
با عشق همیشه فاصله کوتاه است
(۴) من یاد گرفته‌ام خوش آهنگ شوم
با اهل صفا و عشق هم‌رنگ شوم
ای کاش که دل‌کنند من آسان بود
تنها بلدم همیشه دل‌تنگ شوم
(۵) بین دل و عشق دیگر آن الفت نیست
مثل لب و خنده دیگر آن نسبت نیست
تا روی خوشی نشان دهد عشق به من
درد دل خسته دیگر آن همت نیست

جواد جهان‌آرایی - کاشان

آئینه

هر کجا داشت دمی لطف حضور، آئینه
کرد از عمق دلم سخت عبور، آئینه
به من غرق ریا فرصت دیدار نداد
کرد از خویش مرا یکسره دور آئینه
راست می‌گفت به من مثل رفیقی بکرتنگ
عیب‌هایی که مرا داد غرور، آئینه
سالها با من مغرور سخنها می‌گفت
و نشد خسته ز بس بود، صبور آئینه
پاکباز است و حقیقت ز وجودش جاری
همه جا هست چنان چشمه نور آئینه
هر کجا پاکی و صدق است همانجا باشد
مثل آئینه دلان مست سرور آئینه
کاش می‌شد که مرا خوب به من بنماید
و بود هم‌ره من تالاب‌گور آئینه

محمد دانه چین - دهلران

مترسک‌های پیر

مترسک‌های نشسته بر خاک
غرق در لبانی بیهوده
بادستانی بی‌حوصله
و چشمانی به خواب رفته
می‌نگرند به گذر بادها
و از منقار داغ کلاغ‌ها بی‌خبرند
جای ساعت در دستانشان خالی‌ست
و نگاهشان پوشالی‌ست
و مترسک‌ها
به خیال تکرار امروزها، خواب‌فردها را بغل می‌گیرند
می‌ایستند با هلهله آتش
و می‌میرند با زردی گاه‌ها
در وداع گندم‌ها

شبنم فرضی زاده - اردبیل

ماه من

ماه از تو طرح می‌کشد و رنگ می‌زند
رنگی به گونه‌های هماهنگ می‌زند
موسیقی تمام جهان در نگاه توست
وقتی که رنگ می‌کند آهنگ می‌زند
اما به من اجازه‌ی دیدن نمی‌دهد
بر چشمهای تشنه‌ی من سنگ می‌زند
دارد تو را برای خودش ماه می‌کند
برقلب این پلنگ قفس چنگ می‌زند
دستش به گرد پای شما هم نمی‌رسد
پایش میان فاصله‌ها لنگ می‌زند
دور از کریم حس تو می‌پوسد عاقبت
دور از هوای خوب شما رنگ می‌زند

*

ای ماه طرح ماه قشنگ مرا بده
دارد دلم برای دلش تنگ... (می‌شود)